

سرگذشت گروهان سیاه

کتاب چهارم

بخش اول

(سرنیزه نقره‌ای)

نویسنده: گلن کوک

مترجم: آیدا کشوری



کتابسرای تندیس

## یادداشت

این دفتر خاطرات آینده کلاغ است. اما کسی به من می‌گوید اگر زمانی «آقایان، سرنیزه نقره‌ای در دنیا آزاد شده. آن شیء حاکم نیست. حاکم مُرده، اما ذات نامیرای سیاهی که او را پیش می‌راند، به جا مانده و ممکن است فردی زبردست آن را فرا بخواند، به زور به کار گیرد و به قدرت‌هایی شکل دهد که حتی از درک من نیز خارج است. آن سرنیزه نقره‌ای می‌تواند مجرای به قلب حقیقی تاریکی باشد، گشاینده‌ی راهی که قدرت‌های مالکش را اعتبار می‌بخشد، قدرت‌هایی که حتی شاید از قدرت‌های حاکم پا را فراتر بگذارد.»

«مأموریت‌مان، مأموریت مقدس‌مان که مستقیم از سوی درخت پیرمقدس به رز سپید داده شده چنین است: سرنیزه نقره‌ای را باز بیابیم و به هر قیمتی شده آن را برای حفاظت تحویل بدهیم، پیش از این که صاحب قدرتی آن را به چنگ بیاورد و سرنیزه را طبق اهداف شوم خود شکل دهد و در همین چرخه، خود آن شخص به سایه‌ای چنان شوم تغییر یابد که دیگر هیچ شانس وجود نداشته باشد تا دنیا از چنگش رها شود.»

این دفتر خاطرات ایده‌ی کلاغ است، اما حسی به من می‌گوید اگر زمانی آن را بخواند چندان به آن افتخار نخواهد کرد. زیرا من در بیشتر مواقع حقیقت را می‌گویم. حتی اگر درباره‌ی رفیق صمیمی‌ام باشد.

حرف از نقطه ضعف شد. کلاغ تمام نقطه‌هایش را سرکوب می‌کند حتی شاید چیزی بیش از نقطه‌هایش. اما با وجود این که نیمی از زمان‌ها دیوانه‌ای آدمکش و متمایل به خودکشی است، مرد خوبی است. اگر کلاغ تصمیم بگیرد دوستت باشد، دوستی برای تمام عمرت داری که این به معنای بازی با چاقو بود.

نام من کیس است. فیلدندرون کیس<sup>۱</sup>. با تشکر از مادرم. هرگز در این باره چیزی به کلاغ نگفتم. به همین دلیل به ارتش ملحق شدم. برای فرار از سیب‌زمینی‌کن‌هایی که چنین اسمی روی فرزندشان می‌گذارند.<sup>۲</sup> آخرین باری که سرشماری کردم هفت خواهر و چهار برادر داشتم. همگی شان نام‌شان از گلی لعنتی گرفته شده بود.

---

1. Philodendron Case

۲. فیلدندرون به معنای گل شیپوری است.